

این گونه بود که چنین شد

رقیه ندیری



پرسیدم: النگوهایت کو؟ به همین زودی فروختی شان؟
گفت: نه چون نصف روزم را بیرون از خانه‌ام و گاهی با آقایان سر و کار دارم، دیدم النگوها باعث جلب توجه نامحرم می‌شود... درآوردم‌شان.

گفتم: کم پیش می‌آید از پوشش خانم‌های با حجاب خوشم بیاید، ولی مانده‌ام تو چطور در حالی که ساده و با پوشش کامل می‌گردی خوش‌پوش هم هستی؟!
گفت: شاید چون ساده و مرتب می‌گردم. شاید هم چون به ترکیب رنگ‌ها اهمیت می‌دهم. شاید هم، به خاطر این که می‌دانم چه پارچه‌ای برای کدام طرح لباس مناسب است.
خندیدم و گفتم: شاید هم همه این‌ها.

گفتم: خدا قسمت ما هم کرد. این هم کارت دعوت به مراسم عقیقه خدمت شما، با خانواده.
گفت: مبارک بابتد این آقای خوش‌بخت کیست؟
از کانادا می‌شناسی‌اش؟ چند ماه قبل که برای بدرقه مادرم به فرودگاه رفته بودیم مرا دیده، داشته پرسید: چرا آن‌جا ازدواج نکرده؟
گفتم: می‌گوید به دنبال یک خانم نجیب بودم.
خندید و گفت: دیدی خدا جور می‌کند.

پرسیدم: حجاب فقط مخصوص مسلمان‌هاست؟
گفت: نه، می‌شود گفت: همه ادیان الهی حجاب داشته‌اند، حتی من شنیده‌ام حجاب در دین یهود مشکل‌تر از حجاب مسلمان‌ها بوده.
گفتم: پس چرا حالا آن طور نیست؟
گفت: به خاطر تحریفاتی که به دین‌شان راه پیدا کرد و آن‌ها به آموزه‌های مذهبی بی‌تفاوت شدند.

دختر عروسک به تمام معنا بود و پسر چشم از او بر نمی‌داشت. هر دو داشتند می‌رفتند. دختر نوری کوچه پیچید و پسر وقتی داشت به دنبالش می‌رفت پایش رفت توی جوی فاضلابی دوستم گفت: و این گونه بود که این گونه شد.
پسر چطور؟
گفتم: در زمان پیامبر خانم‌ها روسری‌هاشان را پشت گوش‌ها گره می‌زدند. یک روز خانمی از کوچه می‌گذشت. مردی او را دیده و به دنبالش رفت. همین طور که می‌رفت نمانسته به دیوار خورد و صورتش زخمی شد. با خود گفت به سراغ پیامبر می‌روم و شکایت می‌کنم. وقتی همه ماجرا را برای پیامبر تعریف کرد آیه حجاب نازل شد.